

پسااسلامیسم

بازنگری رابطه سیاست و مذهب در ایران

میلاد دختانی

فهرست

۱۱	مقدمه
۲۱	فصل اول: متافیزیک تکنیک / تبیین دو امر متضاد و مکمل
۲۴	ثنویت تضادها
۲۶	فلسفه‌های شرقی و غربی در اهمیت توازن بین اجزای متضاد اتفاق نظر دارند
۳۲	ترکیب دو امر متضاد، عنصر سومی را خلق می‌کند
۳۳	ترویج یا ترکیب دو امر متضاد؟
۳۵	تناقض بدون محرک بیرونی؟
۳۷	محرک بیرونی در فلسفه
۳۹	تکنیک به مثابه محرک سوم
۴۰	در مخلوق فقط علائمی از تکنیک وجود دارد
۴۱	تکنیک واجد بستر است
۴۲	واسط خالق نیست؛ خالق بر تکنیک، ماده و صورت احاطه دارد
۴۴	نام‌گذاری عامل و قابل به جای ماده و صورت
۴۵	عامل، قابل است و قابل، عامل
۴۹	حرکت دائم خلق
۵۲	«سه‌گانه رخداده» به جای «علل اربعه»
۵۴	سه‌گانه رخداده
۵۵	«تکنیک، محصول عالم جدید است»

۵۷	«تکنیک» موضوع گم شده در فلسفه اسلامی
۶۰	بازنگری جایگاه تکنیک در اندیشه معاصر مسلمانان
۶۱	سیطره حکمت
۶۴	میراث متناقض نمای ملاصدرا
۶۷	فصل دوم: ما و استیت قدیم / تضاد سیاست و مذهب
۶۹	استیت اسلامی؟
۷۰	آیا استیت، تنها شیوه اداره است؟
۷۱	استیت و قبیله
۷۲	قاهریت
۷۳	قلمرو
۷۴	قانون اداره جمعیت
۷۶	استیت عمودی است و قبیله افقی؛ آن‌ها دو ماهیت متفاوت دارند
۷۸	تغییر قبیله به استیت
۷۸	مقاومت در برابر استیت
۷۹	حکومت در اسلام؛ استیت یا قبیله؟
۸۳	تبدیل امت (قبیله) به مُلک (استیت)
۸۴	عصر صدارت استیت
۸۹	اهمیت تمایز امت از استیت
۹۱	پایان دوگانه اسلام سکولار و استیت دینی
۹۲	استیت مدرن
۹۴	استقلال
۹۴	آزادی
۹۵	عدالت
۹۶	اخلاق «آنارشستی»
۹۷	چهار مؤلفه، چهار دپارتمان
۹۸	رابطه متقابل مؤلفه‌های استیت مدرن
۱۰۰	استیت مدرن؛ زاینده عقل
۱۰۱	چکیده فصل دو
۱۰۵	اصطلاحات کلیدی فصل
۱۰۷	فصل سوم: ما و استیت جدید / اتحاد سیاست و مذهب
۱۰۹	بروز و افول مؤلفه‌های استیت در ایران
۱۱۳	اسلام؛ مهم‌ترین گفتمان بومی
۱۱۳	تعارض اسلام با عناصر استیت مدرن

۱۱۴ قبیله فرم و نقد ساختارهای قدرت

۱۱۹ جهان شمولی اسلام

۱۲۰ بروز اسلامیسم

۱۲۲ چرا اسلامیسم؟

۱۲۳ استعمار

۱۲۴ استبداد

۱۲۵ نقد تمدن مدرن و عبور از آن

۱۲۷ فلسفه تاریخ

۱۲۹ امتداد تاریخ تشیع؟

۱۳۴ تقریب

۱۳۷ چکیده فصل سوم

۱۴۰ اصطلاحات کلیدی فصل

۱۴۱ فصل چهارم: ما و استیت کنونی / آمیختگی سیاست و مذهب

۱۴۳ استیت و گاورمنت

۱۴۵ چالش های اسلامیسم

۱۴۷ بروز لویاتان جدید

۱۴۸ نئواسلامیسم

۱۵۰ رویارویی استیت و گاورمنت در ایران

۱۵۵ وضعیت اخلاق

۱۵۹ مسئله کارآمدی

۱۶۱ مسئله علوم انسانی

۱۶۳ نتولیرالیسم

۱۶۵ زوال فلسفه تاریخ

۱۶۷ زوال مبارزه ضد امپریالیستی

۱۷۰ چکیده فصل چهارم

۱۷۴ اصطلاحات کلیدی فصل

۱۷۵ فصل پنجم: استیت پیش رو / سیاست و مذهب: تضاد و تکامل

۱۸۰ وضعیت اسلامیسم

۱۸۰ جامعه / استیت و احیای اسلامیسم

۱۸۲ امپریالیسم جهانی

۱۸۴ استیت قوی، جامعه قوی می خواهد

۱۸۵ لیبرالیسم / مارکسیسم و مصلحت های استیت جدید

۱۸۷ اسلامیسم و نئواسلامیسم

مقدمه

ملاصدرا، فیلسوف کلاسیک ایرانی، اعتقاد دارد سیاست و مذهب از دو جنس متفاوت اند. او می‌نویسد: «نسبت نبوت به شریعت مانند روح است به جسدی که در وی روح نباشد و سیاست عاری از شریعت، مانند جسدی است که روح در وی نباشد.»^۱ او بعد تأکید می‌کند که «گروهی از متفلسفین چنین پنداشته‌اند که فرقی مابین شریعت و سیاست نیست. ملاصدرا این نظر را رد می‌کند؛ چرا که به زعم او، «سیاست برای شریعت مانند عبد است نسبت به مولای خود که گاهی از وی اطاعت می‌کند و گاهی معصیت و نافرمانی می‌کند.»^۲ او شریعت و سیاست را یکی نمی‌داند؛ همان‌گونه که روح و بدن نیز یکی نیستند. ملاصدرا اعتقاد دارد شریعت و سیاست دو موجود متغایرند که امکان وحدت با یکدیگر را دارند. با این تلقی از رابطه مذهب و سیاست، کتاب پیش رو در پی اثبات این گزاره است: رابطه مذهب و سیاست در ایران نامتوازن شده است و احتیاج به بازنگری دارد. طبیعی است که این بازنگری نمی‌تواند و نباید به حذف روابط قدرت و مذهب منجر شود؛ بلکه

۱. نجف لک‌زایی، اندیشه سیاسی صدرالمتأهلین، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ص ۱۷۸.

۲. همان.

راه حل در ایجاد توازن بین این دو است. البته ایجاد این توازن ممکن نیست، اگر آن دو از یک جنس تلقی شوند؛ چراکه اساساً ایجاد توازن تنها بین دو امر متضاد و متکامل معنی دار است.

تجربه معاصر رابطه سیاست و مذهب در ایران، وضعیتی را رقم زده است که در آن نه سیاستمداران از دستاورد خود راضی‌اند و نه شریعت‌مداران. به عبارتی دیگر، نه بدن سیاست احساس سلامت و نشاط می‌کند و نه روح مذهب احساس پویایی و الهام بخشی. آیا می‌توان با ایجاد توازن بین شریعت و سیاست، روحی الهام بخش بر بدن سالم سیاست دمید؟ این پرسش اصلی جهان معرفتی پسااسلامیسم است.

محتوای اصلی این کتاب از تحقیقات آکادمیک در مقطع دکتری و نگاشتن رساله‌ای به زبان انگلیسی با موضوع اسلام سیاسی در ایران گردآوری شده است،^۱ اما انگیزه اصلی نگارش این کتاب فراتر از برگردان فارسی یک رساله تحقیقاتی است.

نگارنده به خاطر می‌آورد وقتی بعد از سپری کردن دوران نوجوانی در غرب برای اولین بار به ایران آمده بود، دوستان و آشنایان از او دو سؤال تکراری را می‌پرسیدند: «اینجا را بیشتر دوست داری یا آنجا را؟» و «فرق اصلی اینجا با آنجا چیست؟» پرسش اول تفننی بود و بیشتر، میزان علاقه به وطن را می‌سنجید؛ اما پرسش دوم جدی تر به نظر می‌رسید. آنچه در بطن سؤال دوم مستتر بود، معطوف به تفاوت جامعه شناختی دو فرهنگ بود. نگارنده آن زمان دانشجوی رشته ادبیات انگلیسی و تاریخ در دانشگاه کارلتون در شهر اتاوا بود و نخستین پاسخی که به ذهنش می‌رسید، این بود که نظام آموزشی ایران و غرب تفاوت دارد. تجربه تحصیل در رشته ادبیات به نگارنده آموخته بود غایت دانشکده ادبیات در غرب، آموختن ادبیات به دانشجویان نیست؛ بلکه هدف اصلی، آموزش مهارت‌های نوشتن، تفکر انتقادی و خلاقیت و آماده کردن دانشجویان برای بازار کار است. در واقع در دانشگاه‌های غربی، دانشجویان آثار ویلیام شکسپیر را نمی‌خوانند تا به حکمت‌های آموزنده این شاعر کلاسیک انگلیسی پی ببرند؛ بلکه شکسپیر خوانده می‌شود تا به بهانه نوشتن مقاله انتقادی درباره هملت یا مکبث، تجزیه و تحلیل و تفکر انتقادی آموخته شود. این در حالی است که رشته‌های علوم انسانی در ایران

۱. Post-Islamism Redefined: A Genealogy of Political Islam in Iran.

انتظار متفاوتی از دانشجویان دارند و تمرکز، بیشتر بر حفظیات است. در غرب، موضوع دانش بهانه است و هدف یادگرفتن مجموعه‌ای از مهارت‌هاست. اما در ایران هدف از آموزش، کسب مهارت نیست؛ بلکه یادگرفتن و از برکردن مفاهیم موضوعیت دارد. نظام آموزشی غرب به حکمت ادبیات و تاریخ اهمیت نمی‌دهد. اما در ایران، در عین حال که کاربردی کردن دانش غایت نیست، در صورتی که استاد با کمالاتی سر کلاس حضور پیدا کند، دانشجو از وجوه حکمی ادبیات و تاریخ نیز بهره می‌برد.

در همان دوران، یعنی زمانی که نگارنده مرکز هدف‌گیری دوستان و آشنایان قرار گرفته بود و نوک پیکان کنجکاوی‌هایشان به او اصابت می‌کرد، او نیز به محیط اطراف خود کنجکاوی نشان می‌داد و همیشه دو موضوع بیشتر از هر چیزی برایش جلب توجه می‌کرد: چیدمان داخلی خانه‌ها و پرسش افراد درباره ادامه تحصیل و مهاجرت به خارج از کشور. در اغلب خانه‌ها بین رنگ و سبزه مبل‌ها و فضای خانه‌ها توازن معینی وجود نداشت. این‌گونه به نظر می‌رسید که افراد فقط می‌خواستند مبل‌ها داشته باشند؛ اما اینکه آیا به چنین مبلی با چنین ابعادی و در چنین فضایی احتیاج داشتند یا نه، دغدغه آن‌ها نبود یا حداقل این‌گونه به نظر می‌رسید. چنین رویکردی درباره تصمیم به ادامه تحصیل و مهاجرت هم دیده می‌شد؛ زیرا آن‌هایی که درباره تحصیل در خارج از کشور سؤال می‌کردند، درباره چرایی تصمیم خود به جمع‌بندی مشخصی نرسیده بودند. آن‌ها فکر می‌کردند باید مهاجرت کنند یا کارشناسی ارشد بخوانند؛ اما به اینکه آیا به این مدرک احتیاج دارند یا مهاجرت برای آن‌ها تصمیم درستی است یا نه، فکر نمی‌کردند.

نظام آموزشی مبتنی بر حفظیات، اصرار بر تهیه چیدمان‌های کم‌وبیش نامتوازن، فکر ادامه تحصیل و مهاجرت بدون تأمل درباره ماهیت این تصمیم‌ها و مثال‌هایی از این دست، نگارنده را در آن روزها به نتیجه‌ای کلی می‌رساند و آن این بود که در سپهر فرهنگ معاصر ایرانی، هستی چیزها از چیستی، چرایی و چگونگی آن‌ها با اهمیت‌تر است. به نظر می‌رسید در فرهنگ ایرانی چیزها باید باشند، اما اینکه این چیزها دقیقاً چیستند و چگونه کار می‌کنند، مسئله اصلی نبود.

چنین دریافتی سال‌ها بعد وقتی نگارنده در جایگاه یک تهیه‌کننده جوان در شبکه برون مرزی تلویزیون در ایران مشغول به کار شد، تکرار شد. نگارنده ذوق و انگیزه

فراوان همکاران خود را به یاد می‌آورد که همگی برای ارتقای کیفیت شبکه خبری بین‌المللی ایران تلاش می‌کردند؛ اما وقتی در جلسات، درباره کارکرد اصلی این شبکه‌ها پرسش‌هایی طرح می‌شد، پاسخ قانع‌کننده‌ای وجود نداشت. در آن مقطع زمانی، قریب به چند میلیون دلار از بودجه عمومی برای اداره شبکه‌های برون مرزی هزینه می‌شد؛ اما از نگاه کارشناسانه خبری نبود تا از طریق آن بتوان بین هزینه انجام شده و بازخورد و کارکرد شبکه‌های برون مرزی گزارشی تهیه کرد. در آن زمان، همچنین درباره مناسبات ژورنالیسم در فضای بین‌الملل و اینکه بین «بی‌طرفی» و «منافع ملی» کدام را باید انتخاب کرد، کنکاش‌هایی جدی انجام نگرفته بود.

همه این‌ها برای نگارنده یک گزاره را تأیید می‌کرد: «ترجیح هستی بر چیستی و چگونگی چیزها محدود به فرهنگ عامه نیست.» در مراکز استراتژیک کشوری و تصمیم‌گیری‌های کلان رسانه‌ای مبنی بر اداره شبکه‌های گران‌قیمت تلویزیونی نیز هستی چیزها بر چیستی و چگونگی آن ترجیح داشت. از نظر این تصمیم‌گیران، ایران باید به شبکه برون مرزی دست پیدا می‌کرد؛ اما اینکه آیا دقیقاً به چنین شبکه‌هایی احتیاج دارد یا نه و اینکه چگونه می‌خواهد به وسیله آن‌ها منافع خود را تأمین کند، سؤال‌های سیاست‌گذاران کلان نبود. در چنین فضایی و با چنین مشاهداتی که همه نتیجه رفت‌وآمد در فضای رسانه‌ای بود، نگارنده و هم‌نسلان او به پرسش‌هایی ماهیت‌شناسانه در باب رسانه، فرهنگ و قدرت سیاسی علاقه‌مند شدند.

این دوره هم‌زمان بود با آشنایی نگارنده با آثار سیدمرتضی آوینی و توجهی که او به کالبد جهان مدرن داشت. آثار آوینی مملو بود از تلاش‌های ماهیت‌شناسانه درباره رسانه، سیاست و فرهنگ مدرن که در پانزده سال اول انقلاب، یعنی دهه شصت و اوایل دهه هفتاد به طبع رسیده بود. اینکه آوینی در جایگاه فعال فرهنگی در آن مقطع زمانی درگیر چه مسائل و پرسش‌هایی بوده است، کنجکاوای را برمی‌انگیخت. البته نگارنده همه یافته‌های آوینی را نپذیرفت؛ اما دغدغه این متفکر در پرداخت به چیستی و چگونگی پدیده‌ها بسیار تحسین‌برانگیز بود.

یکی از موضوع‌هایی که توجه آوینی را به خود مشغول کرده بود، **سینمای اسلامی** و مفهوم آن بود. آوینی به وجود پدیده‌ای به نام سینمای اسلامی مشکوک بود و تلاش برای اسلامی کردن سینما را ناشی از فقدان درک ماهیت سینما می‌دانست. طرح چنین

دغدغه‌هایی هم‌زمان بود با رواج شکل‌گیری نظریه‌ای در مطالعات سینمایی در غرب به نام **تئوری دستگاه** یا Apparatus Theory و از جهاتی، نگاه آوینی با تئوری دستگاه یا اپراتوس قرابت‌هایی داشت.

بر اساس تئوری اپراتوس، یک دستگاه، خنثی نیست؛ بنابراین در مثال سینما، محتوا به خودی خود صاحب عاملیت نیست. چه بسا محتوا تابعی از تکنیک، فرم و دستگاه سینما باشد. بر طبق این نظریه، سینما در عین حال که ادعای بازسازی واقعیت را دارد، نحوه و چگونگی بازسازی این واقعیت را درون خود پنهان می‌کند. از این منظر، سینما به مثابه یک اپراتوس، در نسبت با محتوا و ایدئولوژی خنثی نیست؛ بلکه محتوای معطوف به خود را بازسازی می‌کند. تئوری اپراتوس همچنین سینما را از آن جهت که در بستر فرهنگی غرب شکل گرفته است، از پیش فرض‌های فرهنگ غربی مبرا نمی‌داند و بر این اعتقاد است که حتی شرقی‌ترین فیلم‌ها نیز آغشته به پیش‌فرض‌های معرفتی تمدن غرب است. آوینی با رویکردی شبیه به تئوری اپراتوس، به رابطه سینما، فرهنگ شرقی و دین پرداخت و با این پیش‌فرض که سینما به مثابه یک دستگاه از غایات فرهنگی خود مبرا نیست، مفهومی به نام **سینمای اسلامی** را زیر سؤال برد. او محتوای سینما را تابعی از تکنیک می‌دانست و در عین توجه به محتوا بر آموختن تکنیک تکیه می‌کرد.

آنچه درباره آوینی جلوه می‌کرد، چرخش توجه او به ماهیت فرهنگ، چیستی و چگونگی پدیده‌ها به جای هستی آن‌ها بود. آوینی به تأسی از مارتین هایدگر، درباره جایگاه تکنیک و نسبت آن با فلسفه اسلامی اندیشید و پرسش‌های خود را متوجه ماهیت پدیده‌ها کرد. این رویکرد آوینی برای نگارنده بسیار الهام‌بخش بود و سرمنشأ پیشبرد چند پروژه رسانه‌ای و ساخت چند برنامه تلویزیونی درباره مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و البته تحقیقات دانشگاهی شد. نگارنده در برنامه‌های تلویزیونی نظیر گره، جیوگی، فاز و سخنان توجه خود را به سمت ماهیت وضعیت فرهنگی برد و از این منظر، پرسش‌هایی را درباره حکمرانی ایران معاصر طرح کرد. در تحقیقات دانشگاهی نیز همین طرح پرسش‌ها ادامه پیدا کرد و نگارنده را به یک فرضیه رساند و آن این بود که در نظریه پردازی معاصر، متفکران مسلمان درباره ماهیت دولت مدرن تأملات جدی نکرده‌اند. به نظر می‌رسید برای آن‌ها نیز هستی دولت مدرن اسلامی بر

چیستی و چگونگی اداره آن برتری داشته و ماهیت‌شناسی قدرت مدرن دل‌مشغولی آن‌ها نبوده است.

آنچه در این کتاب آمده است گزارشی است از تقلایی ماهیت‌شناسانه برای فهم دولت مدرن و نوع رابطه‌ای که این دولت با مذهب اتخاذ می‌کند. پرسش اصلی این است: آیا توضیح آوینی از مفهوم سینمای اسلامی را می‌توان با دولت مدرن تطبیق داد و به فهم دقیق‌تری از ماهیت دولت مدرن و نسبت آن با مذهب رسید؟ دولت مدرن دقیقاً چیست؟ چگونه کار می‌کند و در ذات خود چه رابطه‌ای با مذهب برقرار می‌کند؟

اولین بار نسخه مجملی از این گزارش در قالب یک جزوه و هم‌زمان با حوادث ده‌ونک در ۱۳۹۷ منتشر شد. در ماجرای ده‌ونک و دفاع کنش‌گران مذهبی از حقوق مردم عادی، جامعه برای اولین بار بعد از سال‌ها شاهد حضور مذهب در عرصه اجتماعی برای حل مشکلات مردم و ترغیب مطالبه عمومی بود. حضور کنش‌گران مذهبی در صحنه البته مخالفانی نیز داشت و این اولین بار بود که در واکنش به یک جنبش اجتماعی و نه سیاسی، سلیقه‌های مختلف اجتماعی سیاسی، چه در صف موافقان و چه مخالفان، خود را بروز دادند و صف‌آرایی جدیدی، هرچند نوپا در سیاست ایرانی شکل گرفت. در آن دوره، نگارنده سعی کرد با انتشار جزوه‌ای به نام «دفتر پسااسلامیسم» و حضور در مباحث گفتمانی، سطح نزاع را به مسائل معرفتی بکشانند و پای الهیات را به تفسیرها و واکنش‌ها باز کند. اما آنچه در خلال آن مباحث به نظر می‌رسید، فقدان ادبیات مشترک در فهم ماهیت و جایگاه دولت مدرن و نسبت آن با مذهب و جامعه مذهبی بود. فقدان مطالعات ماهیت‌شناسانه در باب دولت مدرن و البته سؤال‌هایی که خوانندگان جزوه مذکور در فضاهاى مجازی و گعده‌های دانشگاهی طرح می‌کردند، نگارنده را بر آن داشت تا یافته‌های خود را به شکل مبسوط در قالب یک کتاب منتشر کند.

باید اذعان کرد که در ابتدای امر، جامعه هدف اصلی برای ارائه این گزارش، مخاطب عام لحاظ شده بود و لذا سعی بر این بود تا حد امکان از تکلفات پیچیده نگارش‌های دانشگاهی خودداری شود. برای همین، به رغم تکیه نگارنده بر آثار میشل فوکو، ژیل دلوز و ابن‌خلدون برای فهم و توضیح دولت مدرن، از ارائه ارجاعات مکرر به این متفکران خودداری شد. سعی بر آن بود تا جز ذکر منبع و ورود به مسائل تخصصی

حوزه علوم انسانی در مواقع ضروری، بیشتر قوت استدلال و روان نویسی مد نظر باشد. حال باید قضاوت درباره کیفیت چنین سعی ای را به خوانندگان سپرد. اگر خواننده آشنا به علوم انسانی هم این نوشته را پرتکلف یافت، به واقع باید به امکان ساده سازی مفاهیم علوم اجتماعی فکر کرد. البته در مجموع، رویکرد اصلی این کتاب در زمره نظریه سیاسی قرار می گیرد و لذا مباحث طرح شده سبقه نظری و گاهی انتزاعی دارند؛ بنابراین، دنبال کردن مطالب این کتاب، تمرکز و نوعی آمادگی ذهنی و نظری را طلب می کند. اساساً پرسش های ماهیت شناسانه قبل از ورود به مصداق، به نظریه گرایش دارند؛ چراکه در این رویکرد، الگوی ساختار قبل از پیامد آن بررسی می شود.

در این کتاب، در عین پرداخت به ماهیت شناسی دولت مدرن و نسبت آن با مذهب، نگارنده درباره ریشه ترجیح هستی شناسی بر معرفت شناسی و روش شناسی در نگرش عام ایرانیان مسلمان نیز فرضیاتی ارائه کرده است. با این فرض که نگاه های مسلط معرفتی در جوامع، از فیلسوفان آن جامعه تأثیر پذیرفته است، این نوشتار در جست و جوی سرمنشأ ترجیح هستی ها بر چیستی ها، توجه را به سمت مهم ترین و تأثیرگذارترین فیلسوف ایرانی یعنی ملاصدرا معطوف کرده است. ملاصدرا در دوگانه وجود (هستی) و ماهیت (چیستی)، برای وجود (هستی) اصالت قائل شد و ماهیت را امری اعتباری و ثانویه معرفی کرد؛ بنابراین در فلسفه خود، هستی شناسی را بر معرفت شناسی و روش شناسی، مقدم معرفی کرد. تمرکز ملاصدرا بر هستی شناسی و تأثیر انکارناپذیر او بر فلسفه اسلامی معاصر، به خصوص آن گونه که در جریان نئو صدرایی معاصر ظاهر شده، این کتاب را به ارائه فرضیاتی درباره تأثیرپذیری جهان معاصر ایرانی از ملاصدرا در بعد هستی شناسی ترغیب کرده است. در واقع، در عین کوشش برای تهیه گزارشی ماهیت شناسانه در باب دولت مدرن، سؤال دیگری نیز نویسنده را درگیر خود کرده بود: «آیا می توان فلسفه صدرایی را مقصر امتناع از پرسش های ماهیت شناسانه دانست یا خیر؟» البته باید پافشاری کرد که نقد فلسفه صدرایی نه مسئله این نوشتار است نه بضاعت آن؛ اما باید اذعان کرد که توصیف او از رابطه وجود و ماهیت در سرتاسر این نوشته، پس ذهن نویسنده بوده است.

نخستین مشکلی که در مسیر تأمل بر موضوع دولت مدرن به وجود آمد، ترجمه فارسی این مفهوم از زبان لاتین به فارسی بود. آنچه در فارسی از دولت مدرن مراد می شود، در

واقع modern state است؛ این در حالی است که state در فارسی به حکومت هم ترجمه می‌شود. این دوگانگی در برگردان استیت هم به دولت و هم حکومت، نه تنها استفاده از هر کدام از معادل‌های فارسی را مشکل‌زا می‌کند، بلکه باعث سردرگمی در معنای این دو نیز می‌شود. مفهوم حکومت هر نوع اعمال اراده و قدرت را شامل می‌شود؛ حال آنکه استیت تنها یک نوع خاص از اداره و فرمان است. دولت در فارسی به معنای گاورنمنت هم به کار می‌رود؛ اما استیت هم به دولت ترجمه می‌شود هم به حاکمیت. برای پرهیز از سردرگمی مفهومی، از استفاده از حکومت و دولت در این کتاب اجتناب شده و از مفهوم استیت به معنی حاکمیت کلان و از گاورنمنت به معنی دولت استفاده شده است. استیت ریشه در الهیات یونانی دارد و به نوع خاصی از قدرت سیاسی که در آن قلمرو، قانون و قاهریت وجود دارد، ارجاع می‌شود. طبیعی است که برای فهم استیت مدرن ابتدا باید استیت را در مفهوم عام آن سنجید، بعد وجوه مدرن آن را جست‌وجو کرد و در قدم بعدی، درباره نسبت آن با مذهب، پرسش‌هایی را مطرح کرد.

به رسم تحقیقات دانشگاهی که در آن نویسنده اول چارچوب نظری و بینش خود را در معرض دید مخاطب می‌گذارد، فصل اول این کتاب به توضیح لنز محقق برای نگاشتن این پژوهش اختصاص دارد. این فصل البته آغشته به مسائل نظری و انتزاعی است و در آن تلاش شده در کنار ارائه تأملاتی در باب متافیزیک، صورت‌بندی‌ای از غیبت ماهیت‌شناسی و روش‌شناسی در میان متفکران مسلمان ارائه شود. این فصل از منظر محتوایی، استقلال نسبی دارد و حتی این قابلیت را دارد که فصل‌نهایی یا میانی نیز خوانده شود. این یعنی خواننده می‌تواند خواندن کتاب را از فصل دوم شروع کند و برای درک بهتر نگاه نویسنده و بینش مسلط بر این تحقیق به فصل اول مراجعه کند. اهمیت این فصل در این است که نویسنده با ارائه خوانش تطبیقی از دستگاه‌های فلسفی مختلف، به تبیین دو امر متضاد و متکامل می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه دو امر متضاد امکان خصومت و وحدت را با یکدیگر پیدا می‌کنند.

فصل دوم به توضیح ماهیت استیت کلاسیک و مدرن اختصاص دارد. برای تبیین مفهوم استیت به مدل‌های حکمرانی غیر استیتی نیز اشاره و یک سؤال اساسی طرح شده است: آیا استفاده از مفهومی به نام استیت اسلامی واجد ارجاعات تاریخی و نظری است؟ این فصل استفاده از مفهوم دولت اسلامی برای توصیف روش اداره مدینه‌النبی

توسط پیامبر و همچنین پیامدهای استفاده از چنین مفهومی در ارائه نظریه سیاسی معاصر را به بحث می‌گذارد. این فصل تمایز قبیله و استیت را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم سیاسی اسلام با استیت، نسبت تضاد برقرار می‌کنند.

فصل بعدی به شکل‌گیری استیت مدرن ایرانی و تعامل آن با مذهب اختصاص دارد. این فصل به اختصار به تاریخ شکل‌گیری مؤلفه‌های استیت مدرن در دوره‌های مختلف نظیر انقلاب مشروطه، پهلوی اول و دوم اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه پایبند نبودن محمدرضا پهلوی به قوانین حکمرانی، مقدمات سقوط استیت پهلوی و جایگزینی آن با گفتمان مذهبی را فراهم آورد. با اشاره به آرای متفکران مسلمان معاصر از جمله علی شریعتی، این فصل مفهوم **اسلامیسم** را معرفی می‌کند و به این پرسش پاسخ می‌دهد که چرا استیت مدرن در ایران جز با تفاهم با مذهب نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

فصل چهارم به وضعیت استیت بعد از انقلاب و چالش‌های حکمرانی پساانقلابی می‌پردازد. در این فصل، نزاع بی‌حاصل دولت و حاکمیت یا همان گاورمنت و استیت، فروپاشی اخلاق اجتماعی و نضج‌گرفتن نئولیبرالیسم، ابهام در جایگاه علوم انسانی و افول کارآمدی، از پیامدهای استیت ایرانی معرفی شده و توضیح داده می‌شود که چگونه چالش‌های حکمرانی به رابطه نامتوازن مذهب و سیاست در وضعیت کنونی منجر شده است. این فصل همچنین استدلال می‌کند که ریشه این نابسامانی در حکمرانی، به یکی انگاشته شدن سیاست و مذهب برمی‌گردد. این یعنی اگر مذهب و سیاست همواره قرار بود رابطه متضاد و متکامل برقرار کنند، در فضای پساانقلابی در عمل از ایجاد چنین رابطه‌ای محروم شدند.

معرفی مفهوم **پسااسلامیسم** و ارائه سرفصل‌های الهیاتی آن، محتوای اصلی فصل نهایی این کتاب را سامان می‌دهد. در این فصل با اشاره به آرای مرتضی آوینی، اهمیت تسلط بر تکنیک‌های استیت مدرن پررنگ شده و پیشنهادهایی درباره حرکت به سمت ایجاد توازن بین سیاست و مذهب در ایران معاصر ارائه شده است. پسااسلامیسم در این نوشتار به تکنیک ایجاد توازن بین سیاست و مذهب اشاره می‌کند.

تلاش برای ساده‌سازی مفاهیم، حساسیت موضوع پیش رو و بضاعت محدود نگارنده قطعاً این نوشتار را شایسته نقد خوانندگان و صاحب‌نظران می‌کند؛ لذا